

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد رشته فلسفه

# فلسفه هنر رمانتیک

در

# نظام فلسفی هگل

معصومه بهمنی

استاد راهنما

جناب آقای دکتر علی اصغر مصلح

استاد مشاور

جناب آقای دکتر امیر مازیار

تابستان ۱۳۹۰

## پیش‌گفتار

آنچه به منزله دست‌ساخته‌ای انسانی در قالب بنایی عظیم، مجسمه‌ای زیبا، تصویری چشم‌نواز، خطوطی اسرارآمیز و امثال اینها، خودنمایی می‌کند، حاصل انگاره‌ها و اندیشه‌های تمدن‌های گوناگون بشری است. در نتیجه، حوزه‌های انسان‌شناسی، همیشه برای بررسی ابعاد گوناگون انسان، بر این باید نیز هستند که باید این میراث را هم شناخت و ابعاد گوناگون هنری، فلسفی، تاریخی و علمی آن‌ها را هم تحلیل و بررسی کرد. لذا نگارنده، بر اساس علاقه شخصی که به آثار هنری به جهت ابعاد پررمز و راز انسان‌شناسی آنها دارد، موضوع پژوهش خود را هنری انتخاب نموده است. همچنین از آنجا که ما در عصر مدرن - عصری که در خصوص عرصه‌های دست‌ساخت انسانی آن، بسیار می‌توان به تحلیل و بررسی انسان‌شناسانه پرداخت - زندگی می‌کنیم؛ عصر سیر سریع پیشرفت تکنولوژی، نگارنده برای چنین تحلیلی (انسان‌شناسانه)، به دنبال علایق شخصی خود، هنر رمانتیک را به عنوان یکی از این حوزه‌های دست‌ساخت بشر مدرن که در واقع یکی از عرصه‌های انسان-نمای دوره مدرن می‌باشد، انتخاب نموده است؛ زیرا [همانطور که در متن رساله بدان خواهیم پرداخت] این عرصه، منتج از جنبشی ادبی به نام رمانتیسم است که بنا به خاستگاه‌های این جنبش، درک ذهنیت هنرمند و آفریننده اثر هنری، یکی از انگیزه‌های اصلی رهیافت نهضت رمانتیک هنر را تشکیل می‌دهد و دلیل چنین انگیزه‌ای این است که چنین دوره‌ای، دوره‌ای است که انسان سنتی از جهان و نظام سنجیده کهن به جهان بحران‌زده، توجیه‌ناپذیر و آشفته امروزی وارد می‌شود و نتیجه طبیعی چنین وضعیتی، نوعی دوگانگی و کشمکش است که برای انسان امروزی به ارث می‌ماند. بدینسان، حوزه‌های انسان‌شناسی - و با توجه به این رساله، فلسفه هنر - نمی‌تواند نسبت به این تفاوت دوران‌ساز و مهم چه در هنگام تعریف هنر، چه در نسبت هنر و حقیقت و چه در واکاوی نسبت‌های هنر با اخلاق و سیاست، حساس نباشد زیرا حتماً توجه به این خصایص انسان جدید هم در ابعاد فکری مذکور، بسیار رهگشا و هدایتگر خواهند بود. همچنین نظر به اهمیت<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - اهمیت دیدگاه‌های هگل درباره زیبایی‌شناسی را می‌توان از برداشت‌های متناقضی که از نظریه‌های او در این خصوص، بلافاصله و حتی در زمان حیات خود او صورت می‌گیرد، شاهد بود.

آراء هگل در زمان حیات وی و استمرار آن تا دوره اخیر، از یک سو و از سوی دیگر، سوءفهم‌ها و بدفهمی‌ها از نظام فلسفی وی که اغلب، تفسیرهای بعضاً ضد و نقیضی را به همراه دارد، نگارنده، از میان فلاسفه مهم و تأثیرگذار در تاریخ تفکر بشریت - و به خصوص بشر امروزی - هگل و از آنجا که هگل، شخصیتی دوران‌ساز در تاریخ هنر و به تعبیری «پدر تاریخ هنر مدرن» به شمار می‌رود، [نگارنده] به دنبال علایق شخصی خود و به دلیل اهمیت فرهنگی موضوع، از میان موضوعات بسیار در خور بحث در نظام فکری این فیلسوف، مسأله "فلسفه هنر رمانتیک در نظام فلسفی هگل" را به عنوان موضوع رساله خود برگزیده است. لذا می‌توان از جمله سؤالاتی که برای نگارنده، در این مسیر و از آغاز راه مطرح بوده‌اند را چنین برشمرد که:

در خصوص هنر:

- آیا هنر که یکی از عرصه‌های انسان‌نما می‌باشد، در حوزه انسان‌شناسی، به واقع، نیز یک معرفت است و یا چیزی است که تنها حالات و احساسات ما را منعکس می‌کند؟
- آیا به راستی [طبق نظر هگل]، امروزه عصر شکوفایی هنر، پایان یافته است؟

و در خصوص فلسفه هنر هگل:

- هنر (خاصه هنر رمانتیک) در نظام فلسفی هگل چه جایگاهی دارد؟
- با توجه به مبانی نظام فلسفی هگل، خصوصیات هنر رمانتیک چیست؟
- آیا امر مطلق می‌تواند خودش را در شکل اثر هنری رمانتیکی که هگل برمی‌شمارد، پدیدار کند؟ این ظهور چگونه اتفاق می‌افتد؟
- آیا نگاه هگل به هنر به طور کلی و به طور خاص به هنر رمانتیک، در طول حیاتش تغییر می‌کند یا ثابت می‌ماند؟
- هگل چگونه میان هنر رمانتیک و دین و فلسفه، نسبت برقرار می‌کند؟
- چرا هگل، هنر رمانتیک را پایان هنر اعلام می‌کند؟

بنابراین، نگارنده که در این رساله برای یافتن پاسخ بسیاری از این سؤالات، جستجو در نظریات هگل را پیش می‌گیرد، در همان ابتدای فلسفه هنر وی - آنجا که هگل، هنر را "عالی‌ترین درجه انکشافات عقل" برمی‌شمرد - هنر را بیانگر معنا و مضمون می‌بیند که به شیوه خاص خود (به طرز محسوس)، به جلوه درمی‌آید؛ هگل در مقدمه نگارشش درباره هنر، مسائلی درباره علم زیبایی شناسی طرح می‌کند و می‌خواهد بداند آیا امکان دارد درباره هنر - برای کسب معرفتی دقیق و معتبر - به تجزیه و تحلیل پرداخت و به کسب حقیقتی نائل آمد یا اینکه چون اثر هنری از تخیل مایه می‌گیرد، در نتیجه غیرقابل تعریف است و موضوع هیچ علمی نمی‌تواند واقع شود؟ لذا [هگل] در ادامه، به تحلیل در این خصوص می‌پردازد و شناخت دقیق هنر و آثار گوناگون آن را امکان پذیر می‌داند؛ به طور کلی هنر در قالب محسوس و انضمامی خود، حاوی حقایقی است ذاتی که عقل به نحو دیالکتیکی، بدان‌ها راه می‌یابد و شناسایی معتبر و صحیحی در مورد هنر به وجود می‌آورد. بدینسان، همین اعتقاد به امکان شناسایی هنر، ما را متوجه می‌سازد که نظر هگل درباره هنر را بررسی نماییم.

بنابراین، به دنبال این نظریات هگل، نگارنده هم بر آن است که با توجه به اینکه سرچشمه کار هنری در انسان و احوالات اوست و همین سرچشمه است که باعث ظهور مطلق [هگلی] در هنر می‌شود، با بررسی فلسفی هنر، می‌توان نقش مهم آن را در انسان‌شناسی نیز تحلیل کرد. از طرفی نیز چون ما در عصری زندگی می‌کنیم که به وضوح، آثار فراوان هنر رمانتیک و بخصوص هنر رمانتیک ناشی از فلسفه هنر هگل، در آن مشهود می‌باشد و این یعنی هگل، در نظریه پایان هنر خود، آینده‌نگری خوبی دارد چرا که دامنه وسیعی که برای هنر رمانتیک بیان می‌نماید، انواع هنر امروز را در بر می‌گیرد، لذا نگارنده در عین اینکه بر این باور است که از آنجا که لازمه استمرار فلسفه، چنین دیدگاه‌هایی امثال مرگ هنر هگل، می‌باشد [همانطور که تابحال مشاهده شده]، البته هیچگاه چنین بررسی‌هایی هم خاتمه نخواهند یافت و در نتیجه، در مقاطعی هم می‌توان به جای فلسفه، راه معرفت‌شناسی هنر را پیش گرفت.

همچنین، از آنجا که با توجه به اینکه آراء متفکران برتر جهان، تأثیری جاودانه بر فرهنگ بشریت دارند، اهمیت و ضرورت جزء به جزء نظام فکری ایشان بر ما مشهود خواهد بود، لذا هدف نگارنده نیز از این پژوهش در آثار هگل، بررسی در نظام فکری وی (به عنوان یکی از متأثرترین متفکران تاریخ بشریت) در جهت یافتن راهی برای رهایی انسان مدرن از بحرانی که در این دوره دامنش را گرفته است، می‌باشد. بنابراین

پژوهش‌هایی با چنین مضمون‌ها و مقاصدی، در صورت خوب کار شدن، بسیار مهم و اساسی - از نظر تأثیرگذاری فرهنگی در انسان مدرن - می‌باشد.

## چکیده

هگل آنجا که هنر را "عالی‌ترین درجه انکشافات عقل" برمی‌شمرد - هنر را بیانگر معنا و مضمونی از امر مطلق می‌بیند که به طرز محسوس، به جلوه درمی‌آید. وی به تحلیل در این خصوص که اثر هنری به کسب حقیقتی نائل می‌شود یا اینکه چون اثر هنری از تخیل مایه می‌گیرد، در نتیجه غیرقابل تعریف است و موضوع هیچ علمی نمی‌تواند واقع شود، می‌پردازد و شناخت دقیق هنر و آثار گوناگون آن را امکان‌پذیر می‌داند؛ به طور کلی هنر در قالب محسوس و انضمامی خود، حاوی حقایقی است ذاتی که عقل به نحو دیالکتیکی، بدان‌ها راه می‌یابد و شناسایی معتبر و صحیحی در مورد هنر به وجود می‌آورد.

هگل با برشمردن دو مفهوم اساسی صورت و محتوا در اثر هنری و با توجه به میزان یگانگی این دو مفهوم در یک اثر هنری، به صورت‌بندی نظریه زیبایی‌شناسی خود مشغول می‌شود و هنر را طبقه‌بندی می‌کند و البته در این سیر، خود را ناگزیر از توجیه آن نمی‌داند که در طرحش با بیشتر معاصران فرهیخته‌اش موافقت دارد. بدینسان او نیز با آرمانی هنرمندانه، آنجا که هنر نمی‌تواند در هیچ دوره‌ای نه در قالب سمبلیک و نه در قالب کلاسیک، به مطلق خود دست یابد، در صدد رفع نقایص این دو هنر مذکور، به هنر رمانتیک می‌گراید؛ در هنر رمانتیک، روح، طبع اصیل و حقیقت نفس خویش را بهتر درمی‌یابد و در قیاس با هنرهای قبلی، نمودار مرتبه‌ای بلندتر از تکامل روح می‌شود؛ به دلیل بی‌کرائگی و استعلائی روح، روح دیگر در هیچ کالبد محسوسی جای نمی‌گیرد و تنها در زندگی درونی و معنوی خویش، بازشناخته می‌شود، لذا مدام به سوی چیزی فراتر از تصور - چیزی دست‌نیافتنی و متعالی - حرکت می‌کند. هگل در بیان هنر رمانتیک به بازنمود واقعیات انسانی که وارد عرصه جدیدی از تمدن و بشریت شده (رمانتیسم) می‌پردازد و سپس انواع این هنر را برمی‌شمرد و در نهایت که همه هنرها را تابدینجا برمی‌شمرد اما در نظرش همچنان روح به تعالی خود دست نیافته، رمانتیک - این آرمان هنروزی هنرمندان - را پایان هنر و بهایی برای برکشیدن هنر به فلسفه، اعلام می‌دارد.

واژگان کلیدی: هنر، هنر رمانتیک، دیالکتیک، امر مطلق، روح، مرگ هنر، رمانتیسم

## فهرست مطالب

{ TOC \o "1-3" \h \z \u }

{ PAGE \\* MERGEFORMAT }

## اهمیت فلسفه هنر هگل

گئورگ ویلهلم فریدریش هگل<sup>۱</sup> که در توجه به فلسفه، انگیزه‌ای برخاسته از کشف و درک تضادهای بشری<sup>۲</sup> بشری<sup>۲</sup> دارد، اولین متفکری است که فلسفه هنر خود را وقف بررسی ماهیت هنر و نحوه پیدایش و سیر تاریخی اشکال هنرهای عمده می‌کند و در پرتو آن به مسائل زیبایی‌شناسی در عصر خود نیز واکنش نشان می‌دهد.



دهد.

این که جریان‌های بزرگ اندیشه معاصر از افکار هگل سرچشمه می‌گیرد، امری است که همه می‌دانند و همگان به آن معترفند. ولی این که واقعاً آن افکار چه هستند و کسانی که خود را به هگل نسبت می‌دهند، تا چه

---

<sup>۱</sup>- Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770-1831)

<sup>۲</sup>- تضادهای هستی انسان؛ میان ماده و روح، طبیعت و انسان، اندیشه و واقعیت، آگاهی و وجود، عقیده و فهم، آزادی و ضرورت، عقل و احساس و ...



حد از فلسفه او الهام گرفته و به مبانی آن وفادار مانده‌اند، داستان دیگری است که هنوز می‌تواند و باید مورد بحث واقع شود.

**هگل**، بی‌تردید یکی از مشکل‌فهم‌ترین و در عین حال مهم‌ترین فلاسفه تاریخ تفکر بشری است و بسیاری از جنبش‌های فلسفی نوظهور از جمله **فلسفه هنر رمانتیک**، عکس‌عملی می‌باشند در ادامه و یا در مقابل فلسفه **هگل**.

## مبانی فلسفه هگل

**فلسفه هگل**، فلسفه‌ای آنچنان جامع و فراگیر است که حوزه‌های گسترده‌ای چون زیبایی‌شناسی، سیاست، اخلاق، تاریخ، دین و سایر مظاهر فرهنگی مربوط به فعالیت و اندیشه انسانی را در بر می‌گیرد؛ نظامی فراگیر و نهایی از یک عقل که شئون مختلف حیات بشری را برمی‌سازد. **هگل** در فلسفه خود، سیستم منسجمی را طراحی می‌کند که «زمینه همه زمینه‌هاست» و عناصر و مصادیق آن را می‌توان در حوزه‌های متنوعی استخراج نمود. او در همه نوشته‌های خود - بخصوص در «**فلسفه هنر**» (زیبایی‌شناسی) - با هیچ‌گونه پیش‌نیازی، آغاز به سخن نمی‌کند. روش کلی او مبتنی بر آن است که با مفهوم کلیدی مصطلح یا شناخته‌شده، جستار موردنظر را آغاز کند. معمولاً اولین کار او این است که به بررسی مفاهیم رایج در آن زمینه بپردازد؛ معنی، حد و مرز، رسایی و دقت آن را بسنجد، بار تاریخی و محتوایی آن را در صورت لزوم اصلاح کند یا همان مفهوم را با توضیحات و ملاحظات که در بابش داشته، بپذیرد و به خدمت گیرد.<sup>۱</sup>

تردیدی نیست که دریافتن اندیشه **هگل** به لحاظ وسعت و دشواری مطالب، تنوع و پیچیدگی اصطلاحات، پراکندگی و حجم فراوان نوشته‌های او، کاری دشوار است. در این میان، فهم پیچیدگی و دشواری اصطلاحات فلسفی **هگل** با معنای خاص خودشان، اهمیتی خاص دارد. او واژگانی را به کار می‌برد که یافتن و به کار بردن

---

<sup>۱</sup> - **هگل** در زیبایی‌شناسی خود، این کار را با مفهوم Aesthetic یعنی زیبایی‌شناسی انجام می‌دهد.

معادلی مناسب برای آنها، به ویژه در زبان فارسی، چندان سهل نیست. به عنوان مثال؛ **هگل** از واژه **Aufheben**، که از بنیادی‌ترین اصطلاحات در فلسفه اوست، در آن واحد هم معنای نابود کردن و هم معنای حفظ کردن و در عین حال، ترفیع دادن چیزی به چیزی دیگر را مدّ نظر دارد. **هگل** از این واژه کلیدی در شرح ارتقاء امر مطلق<sup>۱</sup> به مراحل هم‌نهاد (تألیف، ترکیب) (سنتز)، استفاده می‌کند. این قاعده نه تنها در فرآیند تاریخی و بسط تکاملی و دگرگونی‌های بیرونی در حوزه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، فلسفی و ... حاکم است، بلکه بر خود واژه‌ها نیز حاکم است و اشاره به حفظ عناصر نظام یا واژگان گذشته، از یک سو و ترفیع آن به نظام یا واژگانی جدید، از سوی دیگر به عنوان هم‌نهادی بالاتر دارد. اصطلاحات دیگری نیز از بیان او در زبان فارسی با معادل‌هایی مختلف ترجمه شده‌اند که نشان‌دهنده ابعاد و وجوه مختلف هر یک از این مفاهیم است.

## کلیات نظام فلسفی هنر هگل

اگر در مورد هر اندیشمندی بتوان اندیشه‌های زیبایی‌شناسی‌اش را از سایر اجزاء دستگاه فلسفی او جدا کرده و به تنهایی مورد بررسی قرار داد، در مورد **هگل** این مطلب ممکن نیست، زیرا مسأله **هگل**، رابطه متناهی و نامتناهی است. همچنین از آنجا که روش خاص فکری **هگل** در سیستم فلسفی خود که دیالکتیک<sup>۲</sup> نام دارد، به

---

<sup>۱</sup> - Absolute

<sup>۱</sup> - *Dialectic*: روش دیالکتیکی، روشی است که *افلاطون* به آن توجه داشته است. البته *کانت* هم به آن توجه داشته است، لیکن *افلاطون* به نحو مثبت به آن توجه داشته است (دیالکتیک *افلاطون*، تناقض‌آمیز و تعارض‌آمیز و ترکیبی از تز و آنتی‌تز و سنتز نیست، بلکه یک‌سویه و مثبت است) و *کانت* به نحو منفی (دیالکتیک استعلایی) (دیالکتیک *کانت*، تعارض‌آمیز است و تز و آنتی‌تز دارد ولی منفی است، یعنی از آن به جایی نمی‌رسیم). **هگل**، عالی‌ترین و مهم‌ترین کشف *کانت* را همین دیالکتیک استعلایی او می‌داند، چرا که *کانت* در دیالکتیک استعلایی به مفهوم تضاد عقل با خودش راه پیدا می‌کند، یعنی این مفهوم که عقل در خودش دارای جدلی‌الطرفین‌هاست؛ عقل در درون خود استدلال‌هایی دارد که هم به نفع آنها و هم علیه آنها می‌تواند استدلال کند. خود **هگل** هم از همین‌جا آغاز می‌کند، لیکن با این تفاوت که دیالکتیک منفی *کانت* را برمی‌دارد و دیالکتیک مثبت *افلاطون* را جای آن می‌گذارد. لذا آنچه **هگل** می‌گوید، سیر دیالکتیکی عقل است که در دوره مدرن که دوره غلبه ذهنیت (سوبژکتیویسم) می‌باشد، به اوج خود می‌رسد. به نظر او، در کل عالم حیات، این سیر دیالکتیکی برقرار است زیرا دینامیک

همراه یگانگی بنیاد فکری او، ناگزیر این نتیجه را در پی دارد که در پرداختن به اندیشه‌های زیبایی‌شناسی او نمی‌توان فارغ از ابعاد دیگر اندیشه او بود، بدینسان، پرداختن به اندیشه‌های زیبایی‌شناسی **هگل**، ناگزیر از پرداختن به **فلسفه** اوست.

**هگل**، با تکیه بر بصیرت فلسفی خویش، در پی شناخت تضادهای تفکر بشریت، به کشف تضادهای بی‌شمار دیگری نیز در هستی انسان برمی‌آید که در این میان، **هنر** [آنجا که **هنر**، «جلوه حسی ایده<sup>۱</sup>» است] نیز و به ویژه **هنر رمانتیک**، جایگاه ویژه‌ای در نظام فلسفی **هگل**، پیدا می‌کند.

**فلسفه هنر** در نظر **هگل**، عالی‌ترین درجه انکشافات عقل است؛ **هنر** از نظر **هگل**، بیانگر معنا و مضمون است، ولی آن را به شیوه خاص خود به طرز محسوسی به جلوه درمی‌آورد. **هگل**، **فلسفه هنر** را به لحاظ تاریخی و روح کلی **هنر**، بررسی می‌کند. او حقیقت سیر **هنری** را در جهان و تاریخ، توصیف می‌کند. او همچنین، حقیقت و خیر را در زیبایی به هم پیوند می‌دهد؛ زیبایی، ایده‌ای است که به صورتی حسی در **هنر** یا طبیعت به رؤیت و ادراک حواس درمی‌آید و حقیقت، ایده‌ای است که بدان گونه که در خویشتن هست، یعنی به صورت اندیشه محض دریافته می‌شود [در این حال انسان نه به دستیاری حواس بلکه به مدد اندیشه خالص یعنی **فلسفه** بر آن آگاه تواند شد]. در **فلسفه هنر هگل**، هر مرحله‌ای از روح، مثلاً خانواده، اخلاق، کشور و...، مرحله‌ای از همین ایده است. در موضوع این پژوهش نیز، این ایده، در حالت آرمانی، همان کمال مطلوب (ایده‌آل)<sup>۲</sup> نامیده می‌شود؛ نوع ویژه‌ای از این ایده که به طور محسوس درک می‌شود و یا به سخنی

---

و پویاست و ایستا نیست. **هگل** با طرح این اندیشه خود، درصدد غلبه بر ثنویت ذهن و عین (سوژه و ابژه) و دیگر تقابلهای فلسفی است که پیش از او در *کانت*، فیشته و *شلینگ* دیده می‌شده است. همه این دوگانگی‌ها و تقابل‌ها در سیر دیالکتیکی ایده به سوی مطلق (**فلسفه هگل**) هستند که به وحدت و یگانگی می‌رسند. (بلخاری، ۱۳۸۸، صص ۷-۸۵)

<sup>۲</sup> - *Idea*: ایده به تعبیری، برداشتی است که نمایندگان ایده‌آلیسم **فلسفه کلاسیک آلمان** از کلیتی که از تفکر بر امور جهان، منتج‌شدنی است، داشته‌اند؛ ایده‌ای که برخوردار از وجود و حرکت مستقل و منطقی خود در تاریخ است. **هگل** نیز، جهان هستی، قلمرو اجتماعی و عالم فکری را در مناسبت با این ایده (اندیشه عینی) بررسی نظری می‌کند زیرا این ایده را تبلور فعالیت آگاهانه انسان و نیز یک اصل ناظر بر حرکت چیزها و کنش‌های آدمی می‌داند.

<sup>2</sup>- Ideal

دیگر، ایده است نه بدان گونه که در ذات خویشتن هست بلکه بدان گونه که در جهان حسی پدیدار می‌شود. هگل، صورت و محتوا را دو بخش تشکیل‌دهنده اثر هنری می‌داند و مراحل تاریخی نمود حسی ایده را در روابط این دو بخش به سوی یگانگی‌شان می‌داند؛ در تمامی ملاحظات هنری هگل، هنر، از حیث عالی‌ترین رسالتی که بر عهده دارد، برای ما چیزی است که به گذشته تعلق دارد و مربوط به گذشته می‌ماند. بدین ترتیب حقیقت و زندگی اصیل آن به پیش ما تباها شده است و حتی به عوض حفظ ضرورت اولیه‌اش در واقعیت و احراز مرتبه‌اعلایش، به صورت ایده‌های ما جلوه‌گر شده است.<sup>1</sup> این نمودهای حسی بنا به تاریخ و فرهنگ مربوط به وقوعشان، انواعی دارند که هگل، هنر رمانتیک را در این تطور، آخرین نوع این نمودها دانسته است و در شرح آن تا جایی پیش می‌رود که برای ارتقاء به سطوح دیگر سیر روح در فلسفه‌اش، مرگ هنر را در این مرحله اعلام می‌کند. او، حکم به پایان (مرگ) هنر در این دوره می‌دهد زیرا از نظر او اینجاست که روح می‌فهمد باز هم باید فراتر برود. هگل، معتقد است که هنر رمانتیک به معنای فرارفتن از ایده‌آلیسم است؛ فرارفتن نه به معنای کامل‌تر شدن بلکه در معنای ترک ایده‌آل. او در اثر معروف زیبایی‌شناسی خود یعنی "درس‌گفتارها درباره زیبایی‌شناسی"<sup>2</sup>، در مورد هنر رمانتیک می‌گوید: «در مرحله نمود حسی به صورت هنر رمانتیک، صورت، توسط ایده درونی محتوایی که این هنر، مدعی بازنمایی آن است، تعیین می‌شود.» (Hegel, 1975, p797) این خود، نشان‌دهنده اهمیت محتوا در هنر رمانتیک است. همچنین، از آنجایی که در دوره مدرن، محتوا در یک اثر هنری، بیشتر از صورت، ارزش پیدا می‌کند، هنر رمانتیک هم بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

## تأثیر فلسفه هنر هگل در آراء متأخران

---

۱- آنچه امروزه آثار هنری در ما برمی‌انگیزند، صرفاً لذتی بی واسطه نیست بلکه داوری ما نیز هست زیرا ما در بند تفکر عقلانی خود در خصوص "محتوای هنر" و اثر "وسایل عرضه هنری" و تناسب و عدم تناسب این دو نسبت به هم هستیم.

<sup>2</sup>- Lectures on Fine Art

در خصوص تأثیرات اندیشه‌های زیبایی‌شناسی **هگل**، می‌توان گفت که به طور کلی دو برداشت اساسی به وجود آمد؛ برخی از پیروان<sup>۱</sup> **هگل** کوشیدند تا از نظریه «پایان (مرگ) هنر» **هگل**، تفسیری به نفع هنر را شرح و بسط دهند (تقدیس هنر؛ رسیدن هنر به نهایت مطلق خود)، در مقابل این گروه، گروه دیگری (هگلیان راست) نیز قرار گرفتند که این نظریه را به ضرر هنر و به نفع دین یا فلسفه، تفسیر کردند و بسط دادند. البته گروه‌هایی هم به وجود آمدند که سعی در برگزیدن راهی میانه، میان این دسته از مفسران **هگل** داشتند، اما در هر حال، از تقابل میان این دو گروه متقابل، می‌توان این نتیجه را گرفت که محوریت جدایی میان آنان، بر تفسیر، ارزیابی و بسط اندیشه‌های زیبایی‌شناسی **هگل** قرار دارد.

## چارچوب رساله

از مطالبی که مطرح شد، می‌توان نتیجه گرفت که یکی از مهم‌ترین مباحث فرهنگی که در سده‌های اخیر مطرح بوده است و مدافعان یا مخالفان آن در اثبات مدعای خود هر یک به شواهدی از میان آثار **هگل** استناد نموده‌اند، بحث هنر رمانتیک می‌باشد. امروزه بسیاری از روشنفکران، در این زمینه مطالب زیادی عنوان نموده‌اند؛ اما آنچه مراد نگارنده حاضر است، صرفاً بیان فلسفی هنر رمانتیک در نظام فلسفی **هگل** نیست؛ بلکه نگارنده بر آن است تا در چارچوب یک کار پژوهشی-فلسفی و فارغ از هرگونه تعصب و پیش‌داوری یا جانب‌داری از نظریه‌ای خاص، به بیان فلسفی هنر رمانتیک در نظام فلسفی **هگل** و مهم‌تر از همه شرح و تبیین آن با توجه به کل نظام فکری **هگل** بپردازد.

بنابراین، از جمله فرض‌های اصلی در این رساله، پذیرش تفسیر هنر رمانتیک توسط **هگل**، نگاه متفاوت او به رویدادهای مختلف در تاریخ هنر در طول حیاتش و نقد آنها می‌باشد و به منظور پاسخ به این پرسش‌ها و شکل‌بخشیدن به ساختار رساله، استفاده از الگوی ترسیم‌شده توسط خود **هگل** راجع به سیر تطور هنر در مسیر

---

<sup>۱</sup> - منظور همان هگلیان چپ می‌باشد که نظریه پایان هنر، الگویی شد برای آنها برای آموزه پایان دین.

تعالی امر مطلق، مبنا قرار داده شده است. البته در برخی موارد فرعی، به دلیل صرفاً اشاره‌ای مختصر به مباحث مفصل **هگل**، ترتیب، بنا به سلیقه نگارنده، لحاظ شده است.

بر این اساس، با مطالعه نوشته‌های خود **هگل** درباره زیبایی‌شناسی در معروف‌ترین اثرش در این زمینه یعنی "درس‌گفتارها درباره زیبایی‌شناسی" و نیز تأثیرگرفتن از دو اثر دیگر مهم فلسفی او؛ "پدیدارشناسی روح" و "دایرةالمعارف فلسفی"، و همچنین بهره‌گرفتن از آثار برخی شارحین **فلسفه هگل**، از جمله: «تاریخ فلسفه» از کاپلستون<sup>۱</sup>، «**هگل**» از اینوود<sup>۲</sup>، «**فلسفه هگل**» از والتر ترنس ستیس<sup>۳</sup>، «پدیدارشناسی روح بر حسب نظر **هگل**» از دکتر کریم مجتهدی و ... و نیز استفاده از بسیاری آثار مربوطه فلسفی و هنری دیگر از قبیل آثار فلسفی-هنری *ژان ماری شفر*<sup>۴</sup> و دانش‌نامه زیبایی‌شناسی و ... تلاش شده تا این هدف، برآورده شود.

در اینجا همچنین باید یادآوری شود که این رساله، مدعی بیان کامل و بررسی تمام آثار **هگل** نیست و تنها در سطح توان و درک نگارنده آن، این امر صورت پذیرفته است. بدین منظور این رساله به چهار فصل و هر فصل به دو بخش تقسیم شده است.

فصل نخست، تحت عنوان «**فلسفه هنر رمانتیک**» به تقریری اجمالی از سیر پیدایش و تطور **فلسفه هنر رمانتیک** می‌پردازد که در بخش نخست آن با عنوان «**فلسفه هنر**»، اشاره‌ای اجمالی بر مبانی **فلسفه هنر** از ابتدا تا بحال می‌شود و بخش دوم این فصل نیز به اشاره‌ای اجمالی به «سیر تطور رمانتیسم» و **هنر رمانتیک** و عوامل ایجادکننده آنها و نیز عوامل مؤثرشان بر **فلسفه هنر رمانتیک هگل** می‌پردازد.

فصل دوم، با عنوان «نظام اندیشه **هگل**» می‌باشد که در بخش نخست آن، شرحی مختصر از «نظام فلسفی **هگل**» در حیطه سیر تعالی امر مطلق بیان می‌شود و در بخش دوم آن نیز به شرح کلی «**فلسفه هنر هگل**» پرداخته می‌شود.

<sup>1</sup> - Frederick Charles Copleston (1907-1994)

<sup>2</sup> - Michael Inwood

<sup>3</sup> - Walter Terence Stace (1886-1967)

<sup>4</sup> - Jean Marie Schaeffer (1952-...)

در فصل سوم با عنوان «هنر رمانتیک در فلسفه هگل» که اصل موضوع رساله را بیان می‌دارد، طبق کتاب "درس‌گفتارها درباره زیبایی‌شناسی"، بخش نخست این فصل به آراء هگل در مورد «هنر رمانتیک» [به عنوان آخرین نمود حسی ایده] و شرح انواع آن می‌پردازد که در این خصوص به موسیقی به دلیل علاقه شخصی هگل، و به شعر به دلیل آخرین مرحله گذار هنری سیر تعالی امر مطلق، بیشتر پرداخته شده است. در بخش دوم نیز به بررسی و شرح نظریه بسیار مهم هگل در باب «پایان هنر» (مرگ هنر) و مسائل مرتبط‌شده به این نظریه، پرداخته می‌شود.

و بالاخره در فصل چهارم با عنوان «تحلیل‌ها و نقدها (خاصه هنر رمانتیک هگل)»، در بخش نخست آن سعی شده به بخش‌هایی از تعدادی «تحلیل‌ها و نقدها»ی مهم بر هگل در باب هنر - و بالاخص هنر رمانتیک - پرداخته شود و در آخرین قسمت هم بحث «نتیجه‌گیری» نگارنده به عنوان سخن آخر، مطرح می‌شود.

## فصل اول

---

### فلسفه هنر رمانتیک



## ۱-۱ فلسفه هنر

فلسفه‌های مرتبه دوم که در زبان ما به فلسفه‌های مضاف هم معروف هستند، بیش از آنکه با جهان و انسان، سر و کار داشته باشند، با معارفی سر و کار دارند که درباره جهان‌اند و انسان آنها را به وجود می‌آورد. در این میان هم، فلسفه هنر، وارد بحث‌های علمی و فنی در مورد هنر، نمی‌شود و نمی‌خواهد قوانین علمی حاکم مثلاً بر سازهای موسیقی را فهم کند (کاری که فیزیک آن را انجام می‌دهد) بلکه هنر را به مثابه یک معرفت و یک نوع ارتباط با جهان و انسان، مورد توجه قرار می‌دهد.

در واقع آنچه به عنوان دست‌ساخته‌ای انسانی در قالب یک تابلوی نقاشی، بنایی عظیم، مجسمه‌ای زیبا، تصویری چشم‌نواز و خطوط اسرارآمیز و ... خودنمایی می‌کند، حاصل انگاره‌ها و اندیشه‌های تمدن‌های گوناگون بشری است. باید این میراث را شناخت و ابعاد گوناگون هنری، فلسفی، تاریخی و علمی آن را تحلیل و بررسی کرد.

فلسفه هنر می‌خواهد دریابد که:

- ✓ آیا هنر، قابل تعریف است یا نه؟
- ✓ نسبت هنر با علم و فلسفه چیست؟
- ✓ نسبت هنر و زیبایی چیست؟
- ✓ آیا زیبایی، قابل تعریف است؟
- ✓ آیا هنر یک معرفت است و یا تنها حالات و احساسات ما را منعکس می‌کند؟
- ✓ نسبت هنر با فرآیندها و پدیده‌های اجتماعی و سیاسی چیست؟
- ✓ آیا با تقدیس هنر می‌توان جامعه‌ای بهتر داشت و نسبت این هنر با اخلاق و دین از چه قرار است؟

✓ و ...

این‌ها بخشی از پرسش‌هایی هستند که در حوزه فلسفه هنر از آنها سخن به میان می‌آید.

در واقع [طبق نظر هگل]، بحث درباره هنر یعنی بحث درباره نحوه بسط و گسترش روح در ماده‌ای که اثر هنری در آن تحقق یافته است.

### ۱-۱-۱ تعریف هنر

یافتن تعریفی برای هنر<sup>۱</sup>، همیشه یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی فیلسوفان بوده است.

چنانکه می‌دانیم، افلاطون و ارسطو با لحنی فلسفی و با فصاحتی تمام از شعر و نقاشی و چیزی که امروز به موسیقی ترجمه می‌شود (همان هنرهای خاص هنر رمانتیک در فلسفه هگل)، سخن گفته‌اند. آنها به وضوح در مورد این فعالیت‌ها، پرسش‌هایی فلسفی درافکندند و بر این باور بودند که این همه با یکدیگر پیوندی آشکار دارند.

از آنجا که همواره انسان در آرزوی آن است که دنیای بیرون را جذب کند و از آن خود سازد، آرزوی انسان برای فزونی گرفتن و کمال یافتن، مبین آن است که وی افزون‌تر از یک فرد است و احساس می‌کند که تنها در صورت برخورداری از تجارب دیگران، که ممکن است بالقوه از آن وی نیز باشد، به جامعیت نائل می‌شود. بشر، استعداد نهانی خود را با آنچه که بشریت در مجموع، قادر به انجام دادن آن است، مرادف می‌داند. اینجاست که فیشر در سیر تاریخی تعریف هنر، هنر را وسیله‌ای ضروری برای این هماهیزی فرد با کل و نیز بازتابی از استعداد بی‌کران وی برای اختلاط و سهیم بودن در احساس‌ها و اندیشه‌ها می‌داند. (فیشر، ۱۳۵۴، صص ۸-۹) البته او مبین این مطلب نیز می‌باشد که علت وجودی<sup>۲</sup> هنر هرگز یکسان باقی نمی‌ماند و علیرغم

<sup>۱</sup>- Art

<sup>۲</sup>- Raison d'être

شرایط متفاوت اجتماعی، در هنر چیزی وجود دارد که مبین حقیقت<sup>۱</sup> تغییرناپذیری است و این همان چیزی است که ما به کمک آن می‌توانیم از نگاره‌های پیش از تاریخ غارها، یا ترانه‌های باستانی لذت ببریم. (همان، ص ۱۲) فیشر در این زمینه، چنین گزارش می‌دهد:

نقش ویژه هنر همواره به تکاپو درآوردن انسان جامع است به گونه‌ای که به «من» توانی بخشد که به مدد آن خود را با زندگی شخص دیگری هم‌ذات پندارد و آنچه را که به او تعلق ندارد اما می‌تواند متعلق باشد، به تصرف خویش درآورد. (همان، ص ۱۶)

در واقع در زمینه تبارشناسی واژه هنر باید گفت که در ابتدا یونانیان، واژه‌ای مانند «تخنه<sup>۲</sup>» را به کار می‌برده‌اند که این واژه هم به معنای هنر و هم به معنای فن بوده است. بر اساس همین یگانگی هنر و فن بوده که واژه لاتین Ars نیز تمایزی میان هنر با شکل‌های دیگر تولیدی نشان نمی‌داده است. در دوران رنسانس، هر دو واژه Ars و Art به معنای تمامی چیزهایی که می‌توان از کتاب‌ها آموخت، به کار می‌رفته‌اند. (احمدی، ۱۳۷۴، ص ۲۸) در سده پانزدهم نیز در زبان انگلیسی، اصطلاح «هنر جادو»<sup>۳</sup> به کار می‌رفته است؛ کار یا هنری خاص که به هیچ حرفه و فنی شبیه نبوده و به هزار دلیل می‌توان گفت کار «هنرمند» است. سپس در پایان سده‌های میانه و نیز در روزگار رنسانس، از دو هنر یا Ars یاد می‌شده است:

۱. Ars mechanicus : مربوط به فن یا هنر مکانیکی تولید دست.

۲. Ars liberalis : مربوط به آفرینش ذهنی و هنرهای انسانی (حدوداً همین هنرهای زیبای ما). البته گاهی در مباحث هنری و فلسفی، از این مفهوم با اصطلاح<sup>۴</sup> Ars poetica یاد می‌شده است. (همان، ص ۲۹)

---

<sup>۱</sup> - Truth

<sup>۲</sup> - Songs

<sup>۳</sup> - Tekhne

4- Magic art

<sup>۴</sup> - اصطلاحی که موراس در سده‌های پیشین به کار برده بود.

بر اساس این تقسیم‌بندی، شعر یک هنر متعالی ارزیابی می‌شده است و نقاشی در حد تولیدی مکانیکی، ارج و اعتباری نداشته است. اما این تقسیم‌بندی هم به تدریج توسط فلاسفه و هنرمندان رنسانس، بی‌اعتبار شناخته شد. ولی نکته مهمی که در اینجا باید بدان اشاره نمود این است که اندیشگران رنسانس هم به دلایل اجتماعی و تاریخی، میان هنر و فن تفاوتی قائل نبوده‌اند. پس از آن به دلایل تاریخی، هنرمند از صنعتگر دور شد و جایگاهی قدسی یافت. این تغییرات، هم در جنبش رمانتیک‌ها یاد می‌شود و هم در فلسفه هگل، در دل «روح مطلق»، کنار دین و فلسفه، جای می‌گیرد. (فروغی، ۱۳۱۸، ص ۱۷۴؛ *R. Williams, 1977, pp14-15*)

و اما امروزه فلاسفه معتقدند که هرچند در جهان جدید، هنوز هم نسبت‌های نزدیکی میان فن و هنر برقرار است، کم و بیش شاهد جدا شدن این دو مفهوم از هم هستیم. یکی (فن) با تکنولوژی، پیوند دارد و دیگری (هنر)، منشأ کارهای خلاقانه محسوب می‌شود. امروزه، واژه Art در زبان‌های اروپایی، بیشتر به آفرینش هنری گفته می‌شود. در واقع از آغاز سده بیستم، Art به نهادی اجتماعی اطلاق شد و رشته‌ای از کنش‌های خاص تولیدی<sup>۱</sup> را چنین می‌خواندند. در واقع پس از گذار آن مراحل تاریخی که هر گونه مهارت در هر کاری هنر بود، از سده نوزدهم به این سو، فقط کنش‌هایی خاص، هنر خوانده شد. (احمدی، ۱۳۷۴، ص ۳۰)

پس سیر تاریخی این واژه را به این صورت دیدیم که ابتدا تا یک زمانی هر پیشه‌ور<sup>۲</sup> که ماهر بود، هنرمند<sup>۳</sup> نام می‌گرفت، اما از ۱۸۰۰ تا حدود ۱۸۴۰ این واژه در مورد کسی به کار می‌رفت که گونه خاصی از حقیقت یعنی «حقیقت تخیلی» را بیان می‌کرد و در همین ایام بود که واژه Aesthetics نیز در زبان انگلیسی به کار گرفته شد که مقصود از این واژه رشته‌ای است که به ارزیابی و داوری در مورد هنر اختصاص می‌یابد و بعدها این واژه نیز اسم فاعلی یافته است.<sup>۴</sup> در مباحث بعدی، به طور جداگانه به تفسیرهایی در باب این مطلب هم اشاره خواهد شد. (فروغی، ۱۳۱۸، ص ۱۷۷؛ *R. Williams, 1977, pp15-6*)

<sup>۱</sup> - آنچه را که ما امروزه، تولید هنری می‌نامیم.

<sup>۲</sup> - Artisan

<sup>۳</sup> - Artist

<sup>۴</sup> - Aesthete: کسی که داوری اثر هنری می‌کند؛ به زبان ما ناقد و به زبان انگلیسی‌های امروزی Critic.